

بحثی در قسامه

پیشگفتار:

امروزه دیده می شود قسم در موارد قسامه، توسط افراد کمی که به قسم آنان اطمینانی نیست، انجام می شود؛ به ویژه در برخی روستاها و مناطقی که تعصبات قبیله ای حاکم است، در چنین مواردی، عده ای بدون آشنایی با شرایط و توابع قسم و آثار و عذاب مترتب بر آن، که می تواند مانع آنان از قسم دروغ باشد، قسم یاد می کنند. به همین سبب، به بررسی و تحقیق در ابعاد مختلف قسامه می پردازیم.

قسامه در لغت

قسامه، بنابر آنچه در قاموس ((۱)) آمده است، آتش بس میان مسلمانان و دشمنان آنان است و جمع آن «قسامات» است. از دیگر معانی آن، گروهی است که بر چیزی قسم یاد کنند و یا شهادت دهند و حقی را بگیرند.

همچنین قسامه به معانی دیگری همچون صورت، قسمتی از صورت که در رو به رو قرار می گیرد، آنچه بر صورت است؛ اعم از مو و بینی، دو طرف صورت، قسمت بالای ابرو، ظاهر گونه، بین دو چشم و بالای صورت نیز آمده است.

در صحاح اللغه آمده است: «قسامه، قسمهایی است که به گروهی تقسیم می شود که هر یک جداگانه قسم یاد کنند» ((۲)).

در معجم الوسیط آمده است: «قسامه به معنای حسن و زیبایی است. از دیگر معانی آن، آتش بس، گروهی که برای گرفتن حقی قسم یاد کنند نیز می باشد. به این صورت که پنجاه نفر از اولیای دم، بر استحقاق خون مقتولشان قسم یاد کنند. در صورتی که او را بین قبیله ای، کشته بیابند و قاتل او شناخته نشود. اگر پنجاه نفر نباشند، افراد موجود، پنجاه مرتبه قسم یاد می کنند. افرادی که قسم یاد می کنند، نباید کودک، زن، دیوانه و برده باشند. متهمان به قتل نیز قسم داده می شوند بر نفی قتل از خودشان.

پس اگر مدعیان قسم یاد کنند، مستحق دیه خواهند بود و اگر متهمان قسم یاد کنند، دیه ای بر آنان نخواهد بود.

همچنین قسامه به معنای قسم نیز آمده است. گفته می شود: «قاضی حکم به قسامه کرد»؛ یعنی حکم به قسم کرد.

روشن است آنچه در معجم الوسیط آمده، بجز معنای نخست، برگرفته از فقه است و معنای لغوی قسامه، همان معنای نخست است. کاربرد لغت قسامه در معنای فقهی آن، مناسب با معنای لغوی آتش بس و ترک مخاصمه است.

صاحب جواهر نیز از لغویان نقل کرده است که قسامه، اسم مصدر است به معنای اولیایی که قسم یاد می کنند بر ادعای خون ((۳))، ولی ما در کلمات لغویان، ریشه قسامه را در معنای جماعت نیافتیم و با تامل در کلمات لغویان، معلوم می شود قسامه گرفته شده از

«قَسَمَ یُقَسِّمُ» و «أَقْسَمَ یُقْسِمُ» به معنای قسم (یمین) می آید که جمع آن ایمان است، اما قسامه گرفته شده از «قَسَمَ یُقَسِّمُ» به معنای تقسیم کردن و تجزیه کردن است و از همین ریشه به معنای صورت یا قسمت مقابل صورت و یا قسمتی که موبر آن رویده است؛ چون صورت دارای اجزایی است.

پس از آن، به مناسبت، در معنای زیبایی و غیر آن به کار رفته و «قسامه» به معنای آنچه شخص تقسیم کننده برای خود کنار می گذارد، آمده است.

قسامه در روایات و کلمات فقها

قسامه در روایات، حقی است خاص برای اولیای دم؛ در صورتی که مدعی حقیقتان شوند و متهم به صورت نامشخص، در گروه یا قبیله ای باشد، که روایات آن بعدا خواهد آمد. اما قسامه در کلمات فقها، اسم برای قسمها ((۴)) و اسمی است که به جای مصدر به کار می رود. گفته می شود: «اقسم اقساماً و قسامه» چنان که گفته می شود «اکرم اکراماً و کرامه».

تحریر محل بحث:

مباحث مربوط به قسامه در محورهای زیر است:

۱. مبدا تشریح قسامه و حکمت آن.

۲. موضوع قسامه و مورد آن و اینکه قسامه در موردی است که کشته ای در چاه قبیله ای

پیدا شود و علیه آن قبیله ادعا شود که آنان او را کشته اند، نه در مورد هر کشته ای که به

فردی گمان رود قاتل است.

۳. شرطیت وجود لوث و تهمت به احتمال عقلایی، به لحاظ وجود شواهدی مانند دشمنی

بین دو قبیله. بنابراین، هر مخاصمه ای بین متهم و مقتول، نمی تواند از موارد قسامه باشد.

۴. افرادی که قسم یاد می کنند، آیا لازم است در قتل عمد، پنجاه نفر و در قتل خطا،

بیست و پنج نفر باشند؟ یا قسم یاد کردن به تعداد پنجاه و یا بیست و پنج بار از افراد کمتر

از عدد، حتی از یک یا دو مرد، کافی است؟

مقتضای اصل:

لازم به نظر می رسد پیش از بحث در موارد یاد شده، بیان کنیم مقتضای اصل، در موارد

شک در تحقق موضوع قسامه چیست؟

بدیهی است که مقتضای اصل در این گونه موارد، عدم است؛ یعنی عدم جواز استناد به

قسامه در مواردی مانند اینکه اولیای دم، مدعی شوند فلان شخص، قاتل است؛ در فرضی

که مقتول در کوچه یا بازار یا محله و یا مزرعه ای که دیگران نیز در آن رفت و آمد دارند،

یافت شود و در آنجا قبیله و خاندانی نیز وجود ندارد که با قبیله مقتول مخاصمه و دعوا

داشته باشد؛ اگر چه بین مقتول و متهم، دشمنی هم وجود داشته باشد. یا در موردی که

تعداد کسانی که سوگند یاد می کنند، پنجاه یا بیست و پنج نفر نباشند، گرچه پنجاه یا

بیست و پنج قسم محقق شود [البته بنابر اینکه دلیلی بر کفایت پنجاه یا بیست و پنج قسم

نداشته باشیم].

دلیل تمسک به اصل عدم در این مورد، این است که طبق قاعده، بین مدعی و قسم بر

منکر است و استناد به قسم مدعی، خلاف قاعده است. بنابراین باید فقط بر مواردی که

یقیناً مفاد دلیل است، اکتفا شود.

بخش اول: مبدا تشریح قسامه و حکمت آن

مبدا تشریح قسامه، زمان پیامبر(ص) است و حکمت آن، محفوظ ماندن خون مسلمانان و احتیاط در مسائل مربوط به خون است؛ چنان که به این مسئله در روایات، تصریح شده است که به برخی از این روایات اشاره می شود.

مبدا تشریح قسامه

«عن ابی بصیر، قال: سالت ابا عبدالله(ع) عن القسامه این کان بدوھا؟ فقال: کان من قبل

رسول الله(ص) لما کان بعد فتح خیبر تخلف رجل من الانصار عن اصحابه فرجعوا فی طلبه

فوجدوه مشحطاً فی دمه قتیلًا...»(۵)؛ ابو بصیر می گوید: از امام صادق(ع) از قسامه

پرسیدم که از چه زمانی بوده؟ امام فرمود: قسامه از جانب پیامبر(ص) بوده است. پس از

فتح خیبر، یکی از انصار از سایر اصحاب عقب ماند، اصحاب در پی او بازگشتند، او را در

حالی که به خون خود غلتیده بود، یافتند.

بنابر اینکه در این روایت، کلمه «قَبْل» به کسرقاف و فتح باء باشد، معنای آن «جانب»

خواهد بود که در این صورت، روایت دلالت می کند بر اینکه مبدا تشریح قسامه، زمان

پیامبر(ص) بوده است، ولی اگر «قَبْل» به فتح قاف و سکون باء باشد، معنای آن این گونه

خواهد بود که قسامه، پیش از پیامبر(ص) بوده است. اما این احتمال، خلاف ظاهر روایت

است؛ چون در ادامه آن به جریان کشته شدن انصاری پس از فتح خیبر اشاره شده است؛

همچنان که ظاهر قول امام که می فرماید: قسامه برای حفظ خون مسلمانان قرارداد شده،

این است که قسامه، پیش از اسلام نبوده و توسط پیامبر(ص) تشریح شده است.

حکمت قسامه

۱. «عن زرارة، قال: سألت ابا عبدالله (ع) عن القسامه فقال: هي حق... انما جعلت القسامه

احتياطاً لدماء الناس كيما اذا اراد الفاسق ان يقتل رجلاً او يغتال رجلاً حيث لا يراه احد

خاف ذلك فامتنع من القتل» ((۶))؛ زراره می گوید: از امام صادق (ع) در باره قسامه

پرسیدم، حضرت فرمود: قسامه، حق است... همانا قسامه قرارداده شده برای احتیاط در خون

مسلمانان؛ که هر گاه فاسقی خواست مسلمانی را بکشد یا مخفیانه او را از بین ببرد، از قسامه

بترسد و از قتل، خودداری کند.

۲. «فی ذیل روایه برید بن معاویه قال: انما حقن دماء المسلمین بالقسامه لکی اذا رای الفاجر

الفاسق فرصه [من عدوه] حجزه مخافه القسامه ان يقتل به فكف عن قتله...» ((۷))؛ در ذیل

روایت برید بن معاویه، امام صادق (ع) می فرماید: به قسامه، خون مسلمانان حفظ شد؛ چون

هر گاه فاجر فاسق برای کشتن دشمنش فرصتی بیابد، ترس از اینکه با قسامه کشته شود،

مانع او می شود و از کشتن دیگری خودداری می کند.

۳. «عن الحلبي عن ابي عبدالله (ع) قال: سأله عن القسامه كيف كانت؟ فقال: هي حق و هي

مكتوبه عندنا ولولا ذلك لقتل الناس بعضهم بعضاً ثم لم يكن شيء و انما القسامه نجاه

للناس» ((۸))؛ حلبی می گوید: از امام صادق (ع) در باره قسامه پرسیدم که چگونه بوده

است؟ حضرت فرمود: قسامه، حق است و نزد ما نوشته شده است [احتمالاً مراد، مصحف

فاطمه است] و اگر قسامه نبود، مردم همدیگر را می کشتند و چیزی اتفاق نمی افتاد. همانا

قسامه مایه نجات مردم است.

۴. «عن عبدالله بن سنان عن ابی عبدالله(ع) قال: سألته عن القسامه، فقال: هی حق و لولا

ذلك لقتل الناس بعضهم بعضا و لم یکن شیء و انما القسامه حوط یحاط به الناس» ((۹))؛

عبدالله بن سنان می گوید: از امام صادق(ع) در باره قسامه پرسیدم، حضرت فرمود: قسامه،

حق است و اگر قسامه نبود، مردم همدیگر را می کشتند و هیچ چیز نمی شد. و همانا قسامه

حفظی است که مردم بدان محفوظ می مانند.

بخش دوم: موضوع قسامه و مورد آن

عمده بحث در قسامه، بحث از موضوع و مورد آن است؛ چرا که ظاهر روایات قسامه این

است که قسامه در باره مقتولی است که در محله قبیله ای و یا در چاه عشیره ای پیدا شود و

گمان رود که آنان او را کشته اند؛ به دلیل سابقه دشمنی یا جنگ بین قبیله قاتل و مقتول؛ نه

هر کشته ای که گمان رود کسی قاتل وی باشد؛ چنان که عده ای چنین پنداشته اند. ((۱۰))

روایاتی بر این مطلب دلالت می کند که به آنها اشاره می شود:

۱. «عن برید بن معاویة عن ابی عبدالله(ع)، قال: سألته عن القسامه، فقال: الحقوق کلها البینه

على المدعى و الیمن على المدعى علیه الا فی الدم خاصه، فان رسول الله(ص) بینما هو

بخیر اذ فقدت الانصار رجلا منهم فوجدوه قتیلا فقالت الانصار: ان فلان اليهودی قتل

صاحبنا، فقال رسول الله(ص) للطلابین: اقیموا رجلین عدلین من غیرکم اقیده برمته، فان لم

تجدوا شاهدین فاقیموا قسامه خمسین رجلا اقیده برمته. فقالوا: یا رسول الله ما عندنا شاهدان

من غیرنا و انا لنگره ان نقسم علی ما لم نره فوداه رسول الله (ص) و قال: انما حقن دماء المسلمین بالقسامه لکی اذا رای الفاجر الفاسق فرصه [من عدوه] حجزه مخافه القسامه ان یقتل به فکف عن قتله و الا حلف المدعی علیه قسامه خمسين رجلا ما قتلناه و لاعلمنا قاتلا و الا اغرموا الدیه اذا وجدوا قتیلا بین اظهرهم اذا لم یقسم المدعون» ((۱۱))؛ برید بن معاویه می گوید: از امام صادق (ع) درباره قسامه پرسیدم، فرمود: در تمامی حقوق، بین بر مدعی است و قسم بر مدعی علیه، مگر در خصوص خون؛ چرا که هنگامی که رسول خدا (ص) در خیر بودند، انصار، فردی از خودشان را بین خودشان نیافتند و سپس او را در حالی که کشته شده بود یافتند. انصار گفتند فلان یهودی، همراه ما را کشته است. رسول خدا (ص) به آنان که طالب خون بودند، فرمود: دو نفر شاهد عادل از غیر خودتان اقامه کنید تا او راقصاص کنم و اگر دو شاهد عادل نیافتید، قسامه پنجاه مرد را اقامه کنید تا او راقصاص کنم. آنان گفتند: دو شاهد عادل از غیر خودمان نداریم و خودمان هم دوست نداریم بر آنچه ندیده ایم، قسم یاد کنیم؛ پس پیامبر (ص) دیه او را پرداخت.

آنگاه امام صادق (ع) فرمود: همانا به قسامه، خون مسلمانان محفوظ ماند؛ چرا که هرگاه شخص فاجر فاسق، برای [کشتن] شخصی که با او دشمن است، فرصتی بیابد، ترس از اینکه با قسامه کشته شود، مانع او می شود و از کشتن خودداری می کند. در غیر این صورت، [یعنی اگر در باره قسامه، مدعی قسم یاد نکرد] مدعی علیه قسم یاد می کند؛

قسامه پنجاه مرد [به این صورت] که ما او را نکشته ایم و قاتل او را نمی شناسیم. در غیر این صورت، باید دیه پردازند؛ در فرضی که کشته ای را بین خودشان ببند و مدعیان قسم یاد نکنند.

دلالت این حدیث، روشن است؛ چرا که امام صادق (ع) برای قسامه، به عمل پیامبر (ص) در موردی که کشته ای در محله خیبر یافت شده و بین اهل خیر و مسلمانان جنگ بوده است، استشهاد می کند. علاوه بر آنکه در پایان روایت، تصریح شده است بر اینکه اگر پنجاه نفر برای قسامه یافت نشود، مدعی علیه قسم داده می شود؛ قسامه پنجاه مرد بر اینکه مقتول را نکشته ایم و قاتل او را نمی شناسیم؛ که ظهور دارد در اینکه مدعی علیه از قبیله و جمعیتی باشد و به همین سبب، قسامه بر آنان لازم است.

استناد به اطلاق «الا فی الدم» که می فرماید در تمامی حقوق، بینه بر مدعی و قسم بر مدعی علیه است، مگر در خون، تمام نیست؛ چون استشهاد به عمل پیامبر (ص) به منزله تعلیل است که دایره موضوع را تعمیم و یا تخصیص می دهد.

همچنین استناد به اطلاق در صحیح ابو بصیر که می فرماید: «... و حکم فی دمائکم ان البینه علی المدعی علیه و الیمین علی من ادعی...» ((۱۲))؛ خداوند حکم کرده است در خونهای شما که بینه بر مدعی علیه و قسم بر مدعی است، صحیح نیست؛ به سبب جمع که مطلق را باید حمل بر مقید کنیم؛ چون عمل به قسامه در باره هرگونه کشته ای که فردی

مظنون به قتل او باشد، خلاف اصل و قاعده است. علاوه بر آنکه تعارضی بین دو دلیل که در مقام اثباتند، وجود ندارد.

۲. علی بن الفضیل عن ابی عبدالله (ع) قال: اذا وجد رجل مقتول فی قبیلۃ قوم حلفوا جميعا ما قتلوه ولا يعلمون له قاتلا فان ابوا ان يحلفوا اغرموا الدیۃ فیما بینهم سواء سواء بین جميع القبیلۃ من الرجال المدركين» (۱۳)؛ علی بن فضیل می گوید: هر گاه کشته ای در قبیله قومی یافت شود، تمامی آنان قسم داده می شوند که او را نکشته اند و قاتل او را نمی شناسند و در صورتی که از ادای قسم سرباز زنند، دیه برعهده آنان است و به صورت مساوی، بین مردان بالغ قبیله تقسیم می شود.

در این روایت تصریح شده که موضوع قسامه، کشته ای است که در قبیله قومی یافت شود، نه هر کشته ای که فردی، مظنون به قتل او باشد و مورد روایت، گرچه قسامه متهمان است، لکن دلالت آن بر مطلوب، یعنی قسامه مدعیان، واضح است؛ خصوصا با عبارتی که در حدیث آمده که دیه به صورت مساوی بر عهده مردان بالغ قبیله است.

۳. «قول الصادق (ع) فی ذیل حدیث مسعدۃ بن زیاد:... ذلك اذا قتل فی حی واحد فاما اذا قتل فی عسکر او سوق مدینۃ فدیته تدفع الی اولیائه من بیت المال» (۱۴)؛ در ذیل روایت مسعدۃ بن زیاد، امام صادق (ع) می فرماید... و آن [قسامه] در موردی است که مقتول در

محلّه واحدی کشته شود، ولی اگر در لشکری و یا بازار شهر کشته شود، ديه او از بيت المال به اوليائش پرداخت می شود.

مقصود از «حی» در روایت، محلّه ای است که مخصوص به قومی خاص باشد و معروف باشد به اینکه مسکن فلان قبیله است و محلات و شهرکهایی که امروزه هنگام تقسیم شهر به جهت سهولت اداره امور شهر، به نامهای خاصی نام گذاری می شود، حکم محلّه در روایت یاد شده را ندارد.

۴. «صحيحه زراره، قال: سالت ابا عبدالله (ع) عن القسامه فقال: هي حق ان رجلا من الانصار

وجد قتيلا في قليب من قلب اليهود فاتوا رسول الله...» ((۱۵))؛ زراره می گوید: از امام صادق (ع) در باره قسامه پرسیدم، حضرت فرمود: قسامه، حق است؛ مردی از انصار را در چاههای یهود، کشته یافتند، پیش پیامبر (ص) آمدند...

مراد از «قلیب» در روایت، چاه و یا بنا به آنچه در قاموس آمده است، چاه قدیمی است و در مجموع، مراد از آن، مزرعه و محل خاصی است که متعلق به قبیله ای بوده و در آن، چاهی وجود داشته است که از آن می نوشیدند. به هر حال روایت به صراحت، دلالت می کند بر اینکه مورد یقینی آن، مقتولی است که در چاه قومی یا محل قبیله ای پیدا شود، نه هر کشته ای که به هر کسی گمان رود او قاتل است.

بخش سوم: شرط وجود لوث و اتهام

چون بنای ترتیب در رجوع به منابع استنباط، یعنی ادله و اصول عملیه است، نخست باید به کتاب مراجعه شود و سپس به ترتیب، به سنت، اجماع، فتاویٰ فقها و کلمات آنان (که ممکن است از کلمات آنان، به وجود روایتی در آن باره پی ببریم)، دلیل عقل و سپس به اصول عملیه مراجعه می شود، ولی چون در قرآن، آیه ای که بر لوث دلالت کند، نیامده است، نخست روایات این موضوع ملاحظه می شود؛ گرچه عنوان لوث در روایات نیامده است، لکن از ظاهر روایات استفاده می شود که لزوم وجود تهمت و خدشه دار بودن حیثیت متهم به اینکه او قاتل است، به حسب اماراتی که مدعی می آورد یا حاکم به نظرش می رسد و باعث ظن او می شود به اینکه عادت او قتل است؛ گرچه برای ظن حاکم مداخلیتی در اعتبار قسامه و جواز عمل به آن نیست.

در روایت فتح خیبر و کشته شدن انصاری، متهم بودن یهودی به جهت یافت شدن جسد انصاری در خیبر مطرح شده است. از سوی دیگر، قراین و امارات تهمت، مانند دشمنی و مخاصمه بین یهود و مسلمانان نیز وجود داشته است.

در روایت زراره نیز یافت شدن جسد انصاری در چاه یهود، موجب گمان به این است که صاحب چاه و یا کسانی که بر آن وارد می شوند، قاتل باشند.

همچنین در روایت سعد نیز بین کشته ای که در محله خاصی یافت شود با کشته ای که در لشکر و یا بازار یافت شود، فرق گذاشته شده است که در فرض دوم، دیه بریت المال

لازم دانسته شده و در فرض نخست، از موارد قسامه ذکر شده است. این تفاوت حاکی از وجود لوث و اتهام در فرض نخست است.

از سایر روایاتی که بر مشروعیت قسامه دلالت می کند، وجود تهمت و بودن امارات قتل در متهم، استفاده می شود؛ به گونه ای که با اطمینان می توان گفت که قسامه محقق نخواهد شد، مگر با وجود تهمت، لوث و امارات آن؛ خصوصا که قسامه، از جهات متعدد که صاحب جواهر بدانها اشاره کرده است، بر خلاف اصل و قاعده است.

اما روایات مربوطه به یافت شدن مقتول در محله ای که محل رفت و آمد است یا در لشکر و یا در ازدحام جمعیت و یا کشته ای که بین دو روستا پیدا می شود یا هر تکه از جسد او در قبیله ای یافت می شود، ارتباطی با قسامه و بیان این حکم شرعی بر خلاف قاعده ندارد و احکام خاصه است برای فروعی خاص.

خلاصه کلام اینکه اعتبار لوث در قسامه، محل بحث نیست و در روایات باب قسامه، اگر چه نیامده است، ولی در همه موارد این روایات، لوث و تهمت به عنوان مصداق، وجود دارد. بنابراین، بحث در معنا و حدود لوث باقی می ماند که شایسته است مطرح شود.

حدود و معنای لوث

از آنچه گذشت، معلوم شد که یقیناً تهمت و تلویت متهم به قتل از سوی مدعی، اگر چه به صرف اتهام و نسبت قتل به اینکه فلانی یا فلان گروه قاتلند، محقق می شود، لکن صرف این اتهام، کافی نیست، بلکه به قراین و شواهدی دیگر نیاز است؛ مانند اینکه متهم در همان جایی که کشته پیدا شده، دیده شود و یا هر دو در یک محل دیده شوند (در صورتی که سابقه دشمنی بین آن دو وجود داشته باشد؛ مانند جریان عبدالله بن سهل در خیبر) یا مقتول در چاه و یا نهر آب قبیله و یا نزدیک خانه آنان پیدا شود؛ در صورتی که محل به صورت انحصاری، مربوط به آن قبیله باشد؛ چنان که در روایت آمده است.

حصول ظن برای قاضی در تحقق لوث

در اینکه آیا ظن قاضی بر صدق مدعی با وجود قراین، شرط است - هر چند ولی یقین و جزم داشته باشد - یا ظن وی شرط نیست، محل بحث است. برخی ظن قاضی بر صدق مدعی را از امارات و قراین شرط دانسته اند؛ به گونه ای که قسامه را از حیث توسعه و تضییق، دایره مدار ظن قاضی می دانند. به همین لحاظ، لوث را این گونه تفسیر کرده اند: امارات و قراینی که موجب گمان بر صدق مدعی می شود.

شیخ طوسی در مبسوط می گوید: «هرگاه همراه با ادعای مدعی، شواهدی باشد که بر ادعایش دلالت کند و قلب، شهادت دهد بر صدق آنچه ادعا می کند، لوث نامیده می

شود؛ مانند اینکه یک نفر شاهد، شهادت بر قتل دهد... اما منشا پیدایش لوث، قضیه شخص انصاری است... پس هر گاه با مدعی، شواهدی که موجب غلبه گمان بر صدق ادعای او شود، مانند تهمت آشکار و غیر آن باشد، در این صورت، لوث است». ((۱۶))

محقق در شرایع می گوید: «لوث، قرینه ای است که با آن، گمان بر صدق مدعی غلبه می کند؛ مانند وجود شاهد؛ اگر چه یک نفر باشد». ((۱۷)) مانند همین تفسیر در مختصر النافع ((۱۸)) نیز آمده است.

پس از محقق، علامه در قواعد می گوید: «مراد از لوث، اماره ای است که با آن، گمان بر صدق مدعی غلبه می کند؛ مانند وجود یک شاهد و یا یافتن کسی که همراه او سلاح خون آلود است نزد مقتول...». ((۱۹))

پس از آنان، شهید در لمعه می گوید: «لوث، اماره ای است که با آن، گمان بر صدق مدعی حاصل می شود؛ مانند حضور کسی که در دستش سلاح خون آلود است، نزد کشته ای که در خون غوطه ور است». ((۲۰))

همچنین استاد ما امام خمینی (ره) می گوید: «نزد حاکم، هر اماره ظنی، موجب لوث می شود و هیچ فرقی بین اسباب مفید ظن نخواهد بود؛ بنابراین، لوث به اخبار کودک ممیز که مورد اعتماد است، حاصل می شود...». ((۲۱))

از سوی دیگر، برخی دیگر از فقها حاصل شدن ظن برای قاضی بر صدق مدعی را لازم ندانسته اند و برای آن، مدخلیتی در اعتبار قسامه قائل نشده اند؛ چون قسامه را راه سومی برای اثبات به مانند اقرار و بینه دانسته اند؛ همچنان که سید خوانساری، صاحب جامع المدارک در باره لوث، معتقد است که به حسب آنچه از روایات باب قسامه استفاده می شود، اصل لوث ثابت نیست، بلکه مورد اتفاق فقهاست. سپس از لوث، تفسیری غیر از آنچه سایر فقها گفته اند، بیان کرده است.

سید خوانساری می گوید: «ثابت نشدن قتل به قسامه، مگر در صورت وجود لوث، مورد پذیرش فقهاست اما اعتبار لوث به حسب روایات، مشکل است؛ گرچه ممکن است گفته شود که اعتبار آن، از دسته ای از روایات استفاده می شود. آنگاه سید خوانساری آن روایات را آورده است و پس از نقل روایات می گوید: علت ذکر شده در روایات به ما نشان می دهد که قسامه شامل هر موردی نمی شود، بلکه مدعی علیه باید شخص فاسق و متهم به شر باشد و این معنای لوث است... و در صورت معتبر بودن لوث به جهت اخبار یاد شده، تنها باید به مورد اخبار اکتفا کرد و در صورت معتبر بودن آن به اجماع، باید به قدر متیقن بسنده کرد.» (۲۲)

به نظر می رسد کلام سید خوانساری به حق نزدیک تر است؛ چرا که در روایات باب قسامه، سخنی از لوث به میان نیامده، بلکه از مجموع مواردی که در روایات قسامه آمده، لوث استفاده شده است. بنابراین باید بر موارد یقینی که در روایات آمده اکتفا کرد.

همچنین قسامه، بر خلاف اصل و قاعده و طریق سومی برای اثبات ادعای قتل است؛ مانند اقرار و بینه و از آنجا که ظن حاکم و قاضی در جواز حکم به قصاص در اقرار و بینه شرط نیست، در قسامه نیز شرط نمی باشد.

مؤید آنچه ذکر شد، کلامی است که در دعائم الاسلام در این باره آمده است: «نقل شده است که عبدالله بن سهیل و پسر عمویش محیصه بن سعود برای انجام کاری به سمت خیر رفتند و گفته شده برای چیزی که برای آن دو پیش آمده بود. پس در باغهای خیر متفرق شدند تا از میوه های آن بخورند و جدا شدن آن دو از یکدیگر، پس از عصر بود؛ پس از آن، عبدالله را پیش از شب، کشته یافتند. خیر منحصرمحل سکونت یهود بود و دیگران با آنان نبودند و عداوت بین آنان و انصار، آشکار بود. پس هرگاه چنین اسبابی یا مشابه آن به وجود بیاید، لوث خواهد بود و قسامه در آن لازم است.» ((۲۳))

صاحب جواهر در باره لوث می گوید: آنچه ذکر شد، به حسب مبنای ما بر لزوم آغاز بحث از ادله اولیه کتاب، سنت، اجماع و سخن فقها بود که پس از آن، نوبت به اصول عملیه می رسد. ولی بنا به شیوه اکثر فقها در ترتیب رجوع به مدارک استنباط و کیفیت ورود در بحث و خروج از آن، مسئله آن گونه است که در جواهر آمده است، که نخست، اتفاق اصحاب، بلکه مسلمانان بر شرط بودن لوث در قسامه ادعا شده و پس از آن تصریح کرده که در روایاتی که به دست ما رسیده است، شرط بودن لوث را نیافتیم و سپس در اجماع، به کلمات اصحابی همچون ابن ادریس در سرائر و ابن زهره در غنیه، استناد کرده

است تا اینکه می گوید: مخالفی در این مسئله از خاصه و عامه نیافتم، مگر کوفی از عامه که می گوید «لوث را معتبر نمی دانم و بحث از آن و قرار دادن قسم در طرف مدعی را صحیح نمی دانم». و چه بسیار از این گونه سخنان که از وی نقل شده است؛ و الا، شرط بودن لوث در قسامه، از ضروریات علمای مسلمان است... و نصوص در آن، بین عامه و خاصه، متواتر و یا مضمون آن قطعی است.

سپس روایاتی را که به آن استناد کردیم و گفتیم بر شرط بودن لوث در قسامه دلالت دارد، آورده تا اینکه می گوید: و غیر این روایات از روایاتی که ممکن است کسی از ظاهر آن، این گونه توهم کند که لوث در قسامه معتبر نیست؛ اگرچه مورد برخی از این روایات، یافت شدن کشته در چاه یهود یا روستا و یا مانند این موارد است که در آن، لوث یا شبیه لوث است، لکن این مطلب دلالت نمی کند بر شرط بودن لوث به گونه ای که عموم روایاتی را که نقل شد تخصیص بزند و به همین لحاظ، مسئله بر مقدس اردبیلی مشکل شده که می گوید «گویا برای فقها در این مسئله اجماع یا نصی وجود دارد که من از آن مطلع نشده ام».

صاحب جواهر در ادامه می گوید: ((۲۴)) قبلا آنچه مربوط به اعتبار لوث بود، فهمیده شد. علاوه بر آنکه واضح است از جهاتی، قسامه با قواعد معلوم، مخالف است، در قسامه، قسم با مدعی است، قسم در آن متعدد است و در قسامه جایز است انسان برای اثبات حق دیگری قسم بخورد. اجماعا بنابر آنچه در مسالک آمده است، دعوی در قسامه با نکول

کسی که قسم به سوی او متوجه است، ساقط نمی شود و در این صورت، قسم متوجه غیر او [مدعی علیه] می شود.

بلکه از پیامبر (ص) روایت شده است: «لو يعطى الناس باقوالهم لاستباح قوم دماء قوم و اموالهم» ((۲۵))؛ اگر بنا بود به سخن مردم [در ادعاهایشان] ترتیب اثر داده شود، هر آینه برخی خون و مال برخی دیگر را حلال می شمردند.

بنابراین بهتر است در قسامه بر قدر متیقن اکتفا شود؛ خصوصاً با توجه به مطالبی که ذکر شد و نیز آنچه در ریاض آمده است، که بیشتر روایات قسامه در باره قضیه مشهور عبدالله

بن سهل است و در قضیه اوبدون هیچ گونه شبهه ای لوث وجود داشته. در سایر روایات نیز گاهی سؤال از یافت شدن کشته در محل تهمت است که مانند مورد قبل، مصداق لوث است و گاهی به صورت مطلق آمده است، اما اطلاق آن برای مشروعیت قسامه است، نه برای بیان ثبوت آن به صورت مطلق. بنابراین، این روایات بدون شبهه، از قبیل مجملات خواهد بود.

علاوه بر مطالب یاد شده، لازمه معتبر نبودن لوث در قسامه، فرق نبودن بین کشته ای است که در روستا یا محله و مانند آن از مثالهایی که می آید، پیدا شود با کشته ای که در بازار یا بیابان و یا ناحیه ای پیدا شود، در حالی که به اتفاق فتاوی فقها و روایات، بین دو مورد یاد شده، تفاوت است بین ثابت بودن قسامه در مورد نخست، به خلاف مورد دوم که در

آن، قسامه ثابت نیست. از جمله این روایات، صحیحه مسعده از امام صادق(ع) است که می فرماید: «کان ابی اذا لم یقم القوم المدعون البینه علی من قتل قتیلهم و لم یقسموا بان المتهمین قتلوه حلف المتهمین بالقتل خمسين یمینا بالله ما قتلناه و لاعلمنا له قاتلا ثم یؤدی

الذیۃ الی اولیاء القتیل ذلک اذا قتل فی حی واحد فاما اذا قتل فی عسکر او سوق مدینه فدیته تدفع الی اولیائه من بیت المال» ((۲۶))؛ پدرم هرگاه مدعیان، بر اینکه چه کسی قاتل مقتول آنان است، بینه اقامه نمی کردند و قسم یاد نمی کند بر اینکه متهمان او را کشته اند، متهمان به قتل را پنجاه قسم می داد به خداوند، مبنی بر اینکه ما او را نکشته ایم و قاتل او را نمی شناسیم. آنگاه به اولیای مقتول، دیه پرداخت می شد. این در صورتی بود که مقتول در

یک محله خاص کشته شده باشد، اما اگر در لشکر یا بازار شهر کشته شده باشد، دیه او از بیت المال پرداخت می شود.

این حدیث برای کسی که در سیاق آن تدبیر کند، از دو جهت بر مقصود دلالت می کند و ظاهرتر از آن، قول امام صادق(ع) است در روایت زراره که می فرماید: «انما جعلت

القسامۃ لیغلظ بها فی الرجل المعروف بالشر المتهم فان شهدوا علیه جازت شهادتهم» ((۲۷))؛ همانا قسامه قرار داده شده برای اینکه با آن، بر شخص متهم معروف به

شر سخت گرفته شود. پس اگر [پنجاه نفر] علیه او شهادت دهند، شهادت آنان پذیرفته می شود.

لکن عمده دلیل در اعتبار قسامه، همان اجماع است که قبلاً ذکر شد؛ چون [ادله ذکر شده، قابل خدشه است و] اجماع را در اطلاقاتی که بین خون و اموال، تفاوت قائل است، می توان منع کرد. صحیحه مسعده نیز در شرط بودن لوث، به گونه ای ظهور ندارد که اگر برای حاکم اماره حاصل نشود، قسامه مشروعیت نداشته باشد.

خبر دیگری که نقل شد نیز این ظهور را ندارد. تفاوتی هم که بین قتل در شلوغی و غیر آن در روایت آمده، نسبت به پرداخت دیه است، نه لوث؛ چنان که در روایات آن خواهی دانست، فتامل.

اشکالی که بر صاحب جواهر وارد می شود، این است که از مطالب گذشته معلوم شد آنچه از روایات باب قسامه استفاده می شود، این است که استناد به قسامه، در مواردی همچون نمونه های یاد شده در روایات است که در آن، تهمت و یا گمان به صحت اتهام از جهت مخاصمه وجود دارد و یا کشته در چاه یا محله خاص پیدا می شود و آنچه صاحب جواهر در معنای روایات تصور کرده، خلاف ظاهر است؛ چنان که استناد به اجماع نیز تمام نیست، بلکه کافی است به روایات باب استناد شود، ولی از لوث، ظن قاضی به صحت اتهام اراده نشود، بلکه می توان گفت چیزی غیر از این بر عهده قاضی نیست که در محکمه به طرق شرعی، مانند اقرار، بینه یا پنجاه قسم عمل کند؛ چه برای او ظن حاصل شود و چه حاصل نشود. مورد قسامه و موضوع آن نیز همان است که ذکر کردیم؛ که در آن، قرآینی مانند قضیه انصاری وجود داشته باشد؛ نه هر کشته ای که به کسی گمان رود او

قاتل است؛ چنان که دانستی مراد از لوث هم در کلمات اصحاب، چیزی غیر از این نیست؛ چرا که کشته ای که در محله قومی یا چاه آنان یافت می شود، از این احتمال بیرون نیست که به دست آنان کشته شده باشد؛ به ویژه با وجود خصومت بین آنان و قبیله مقتول. اما اگر معلوم نباشد قاتل از آنان است یا غیر آنان، در آن بحثی نیست.

حق قسم در قسامه

هرگاه قسامه با شرایطی که گذشت، محقق شود، آیا قسم از مدعی شروع می شود و مخصوص به اوست یا شامل مدعی علیه نیز می شود؟

تصریح روایات باب قسامه، این است که در قسم، از مدعی خون شروع می شود؛ یک نفر باشد یا چندین نفر. پس هرگاه مدعی قسم را با شرایطش اقامه کند، قتل ثابت می شود؛ در غیر این صورت، بر مدعی علیه است که پنجاه قسم اقامه کند.

لکن در کلام سید خوانساری در مدارک الاحکام آمده است: «اشکالی در امکان اثبات قتل با بینه وجود ندارد و قاعده معروف «البینه علی المدعی و الیمین علی من انکر»؛ بینه بر مدعی است و قسم بر منکر، اختصاصی به دعاوی حقوقی ندارد، بلکه شامل دعاوی جزایی و مربوط به نفس و خون نیز می شود؛ جز اینکه در باره لوث فرق می کند؛ چون در این صورت، هرگاه مدعی بینه نداشته باشد، بر متهم و مدعی علیه لازم است که بینه اقامه کند بر برائت از قتل، پس اگر اقامه بینه کرد، که هیچ، و گرنه بر مدعی است که برای اثبات

مدعایش قسامه جاری کند؛ پس اگر اقامه قسامه کرد، قتل ثابت می شود؛ در غیر این صورت، بر مدعی علیه است که قسامه جاری کند، که پنجاه قسم است و اگر اقامه نکند، باید دیه پردازد.

در هر صورت، مستند در این مسئله، روایات باب قسامه است و ظاهر آن، همان گونه که گفتیم، این است که اگر بینه ای وجود نداشته باشد، نخست قسامه پنجاه مرد، حق مدعی است، که اگر اقامه کند، قصاص ثابت می شود؛ و گرنه بر متهم است قسامه پنجاه مرد مبنی بر اینکه مقتول را نکشته و قاتلی برای وی نمی شناسد؛ پس اگر قسم را اقامه کند، تبرئه می شود؛ و گرنه باید دیه پردازد.

قسامه اعضا

مباحثی که در قسامه اعضا باید بدانیم، این است که آیا قسامه در اعضا جاری می شود یا نه؟ در فرض جاری شدن، آیا مانند قسامه نفس است در شرط بودن لوث و عدد پنجاه مرد [پس از آنکه معلوم شد قسامه، خلاف اصل و قاعده است و باید به قدر متیقن اکتفا شود] یا

مانند آن نیست؟

خلاصه بحث در این باره، این است که مستند در بحث قسامه اعضا و افراد لازم در قسامه، صحیحه ظریف از امیرالمؤمنین (ع) است که به چند طریق روایت شده است: در برخی از طرق آن، این روایت بر امام صادق (ع) و امام رضا (ع) عرضه شده و مورد تایید آن دو امام

قرار گرفته است و امام صادق(ع) در باره آن فرموده اند: این روایت، صحیح است و امیرالمؤمنین(ع) آن را به عنوان دستور عمل به کارگزاران خودشان فرموده اند. در هر صورت، امیرالمؤمنین(ع) در بخشی از این روایت می فرماید: «... و القسامه جعل فی النفس علی العمد خمسين رجلا و جعل فی النفس علی الخطاء خمسۀ و عشرين رجلا و علی ما بلغت دیته من الجروح الف دینار ستۀ نفر و ما کان دون ذلک فحسابه من ستۀ نفر...»(۲۸)؛ قسامه در نفس، در باره قتل عمد، پنجاه مرد است و در قتل خطا بیست و پنج مرد و در جراحتهایی که دیه آن هزار دینار است، شش نفر و در مواردی که کمتر از هزار دینار است، به تناسب شش نفر محاسبه می شود.

بنابراین، تعداد قسامه نفس با اعضا متفاوت است؛ چرا که این روایت به صراحت دلالت می کند بر اینکه قسامه در قتل، پنجاه نفر و در اعضا، شش نفر است. از این روایت، شرط بودن لوث در باره اعضا استفاده نمی شود؛ چون نه در این روایت و نه در غیر آن، هیچ گونه قرینه و اشاره ای به شرط بودن آن نشده است.

تعداد قسامه در اعضا

در باره اینکه تعداد افراد باید شش نفر باشند یا اینکه یک نفر می تواند شش مرتبه قسم یاد کند، اگر کلمه «نفر» را در روایت، مانند «رجل» بدانیم، باید شش نفر قسم یاد کنند و قسم مکرر از یک نفر کافی نیست، اما در جمله پایانی روایت ظریف، این گونه آمده است: «فان

لم یکن للمصاب من یحلف معه ضوعفت علیه الایمان» (۲۹)؛ اگر برای فردی که مورد اصابت واقع شده، افرادی نباشند که قسم یاد کنند، خودش به صورت مکرر قسم یاد می کند.

این جمله، بر جواز تکرار قسم در قسامه اعضا دلالت می کند؛ بر خلاف قسامه نفس که بنا به آنچه خواهیم گفت، تکرار در آن کافی نیست؛ مگر اینکه گفته شود جملات روایت از «تفسیر ذلک» تا پایان آن، کلام مرحوم کلینی و فتوای ایشان است.

قصاص یا دیه در قسامه اعضا

نکته قابل توجه در بحث قسامه اعضا این است که تنها دیه ثابت می شود و موجب قصاص نخواهد بود؛ چون قسامه، خلاف اصل و قاعده است و در موارد خلاف اصل و قاعده، باید بر قدر متیقن اکتفا کرد. علاوه بر آنکه کلمه «یعطی» در پایان روایت ظریف، در گرفتن دیه ظهور دارد.

بخش چهارم: مفهوم عدد در قسامه

عدد قسامه در عمل، پنجاه و در خطا، بیست و پنج است، اما محل بحث، این است که آیا می شود تعداد قسم لازم در قسامه، پنجاه یا بیست و پنج بار توسط دو یا سه نفر مرد انجام شود یا باید توسط پنجاه و یابست و پنج نفر باشد؟ به نظر می رسد نظریه دوم، حق و نزدیک تر به واقع است و روایاتی نیز بر آن دلالت می کند که به آن اشاره می شود:

۱. «فی روایه برید بن معاویه عن الصادق (ع) قول النبی (ص): ... فاقیموا قسامه خمسين رجلا اقيده برمته... و فيه قول الصادق (ع): و الا حلف المدعى عليه قسامه خمسين رجلا ما قتلنا و لاعلمنا قاتلا...» ((۳۰))؛ در روایت برید بن معاویه، امام صادق (ع) از پیامبر (ص) نقل می فرماید که در قضیه انصاری به انصار فرمود: ... قسامه پنجاه مرد اقامه کنید تا از او قصاص فرماید. در ادامه همین روایت، امام صادق (ع) می فرماید: ... در غیر این صورت، مدعی علیه قسم یاد می کند؛ قسامه پنجاه مرد مبنی بر اینکه ما او را [مقتول را] نکشته ایم و قاتل او را نمی شناسیم....

۲. «صحيحه زراره... فقال لهم رسول الله (ص): فليقسم خمسون رجلا منكم على رجل ندفعه اليكم...» ((۳۱))؛ در صحيحه زراره، قول پیامبر (ص) نقل شده است که می فرماید: ... پس قسم یاد کنند پنجاه نفر مرد از شما تا قاتل را به شما تحویل دهیم... در این روایت، پنجاه نفر مرد آمده و پنجاه قسم گفته نشده است.

۳. «عن ابي بصير، قال: سالت ابا عبد الله (ع) عن القسامه اين كان بدؤها... فقال: ليقسم منكم خمسون رجلا على انهم قتلوه... فعلى المدعى ان يجيبه بخمسين يحلفون ان فلانا قتل فلانا فيدفع اليهم الذي حلف عليه...» ((۳۲))؛ در این روایت نیز امام صادق (ع) می فرماید: باید پنجاه نفر مرد از شما بر اینکه آنان او را کشته اند، قسم یاد کنند؛ تا اینکه می فرماید: پس مدعی باید پنجاه نفر بیاورد که قسم یاد کنند فلانی، فلانی را کشته است که در این صورت، کسی که علیه او قسم یاد کرده اند، به آنان تحویل داده می شود.

جمله دوم این روایت که می فرماید: «مدعی باید پنجاه نفر بیاورد که قسم یاد کنند»، از جمله ای که می فرماید «پنجاه مرد قسم یاد کنند» صریح تر در مدعای ماست.

۴. «عن عبدالله بن سنان قال: قال ابو عبدالله(ع): فی القسامه خمسون رجلا فی العمد و فی

الخطا خمسۀ و عشرون رجلا و عليهم ان يحلفوا بالله»((۳۳))؛ عبدالله بن سنان می گوید:

امام صادق(ع) فرمود: قسامه قتل عمد، پنجاه نفر مرد و در قتل خطا بیست و پنج مرد است

و بر آنان است که به خداوند قسم یاد کنند.

از این روایت نیز به روشنی معلوم می شود که پنجاه نفر باید قسم یاد کنند و پنجاه قسم

کفایت نمی کند.

۵. «عن ابی عمر المتطبب، قال: عرضت علی ابی عبدالله(ع) ما افتی به امیرالمؤمنین فی

الديات... و القسامه جعل فی النفس علی العمد خمسين رجلا و جعل فی النفس علی الخطا

خمسۀ و عشرين رجلا...»((۳۴))؛ در روایت ظریف از امیرالمؤمنین(ع) که بر امام نیز عرضه

شده، این گونه آمده است: قسامه در قتل عمد، پنجاه مرد و در قتل خطا بیست و پنج مرد

است.

با کمی تامل در روایات یاد شده، معلوم می شود که باید در قسامه، تعداد افرادی که قسم

یاد می کنند، پنجاه و یا بیست و پنج مرد باشند و پنجاه قسم یا بیست و پنج قسم و کمتر از

آن کفایت نمی کند. علاوه بر آنکه مقتضای اصل نیز عدم کفایت تکرار قسم از کمتر از پنجاه نفر است.

اما آنچه در روایت مسعده بن زیاد از امام صادق (ع) آمده است که می فرماید: «کان ابی اذا لم یقم القوم المدعون البینه علی قتل قتیلهم و لم یقسموا بان المتهمین قتلوه حلف المتهمین بالقتل خمسین یمینا باللهم اقلنا و لاعلمنا له قاتلا» ((۳۵))؛ پدرم هر گاه مدعیان قتل بر قتل کشته خود بینه اقامه نمی کردند و قسم هم یاد نمی کردند مبنی بر اینکه متهمان او را کشته اند، متهمان به قتل را پنجاه قسم می داد مبنی بر اینکه ما مقتول را نکشته ایم و قاتل او را نمی شناسیم.

در این روایت، گرچه به پنجاه قسم تصریح شده، ولی در باره قسم دادن متهمان است، نه مدعیان و قسم دادن متهمان به جهت دفع غرامت دیه است؛ چون اگر قسم یاد نکنند، باید تمامی مردان بالغ افراد قبیله، دیه را پردازند؛ چنان که قبلا گذشت و قسامه مورد بحث ما قسامه مدعیان قتل است مبنی بر قاتل بودن متهم.

اما احتمال اینکه مراد از قسامه پنجاه مرد در روایات، قسم آنان باشد، یعنی بتوان به پنجاه قسم از افراد کمتر از پنجاه نفر اکتفا کرد، ضعیف است.

بنابراین، وجهی برای اینکه فقها به پنجاه قسم اکتفا کرده اند، به نظر نمی رسد؛ مگر اینکه در روایات، احتمال گفته شده را صحیح بدانیم و یا قسم مدعیان مانند قسم متهمان دانسته شود که این نیز وجهی ندارد.

بخش پنجم: کلمات فقها

در این بخش با نقل پاره ای از نظریات فقها بحث در باره قسامه را به پایان می بریم.

شیخ صدوق(ره) در مقنع می گوید:

در تمام دعاوی، بینه بر مدعی و قسم بر مدعی علیه است و اگر مدعی علیه از قسم نکول کند، حق به نفع مدعی ثابت می شود و اگر مدعی علیه قسم را به مدعی برگرداند، هر گاه برای مدعی بینه نباشد و قسم هم یاد نکند، حقی برای او نخواهد بود، مگر در حدود که قسم در آن نیست و درباره قتل که بینه بر مدعی علیه است و قسم بر مدعی؛ برای اینکه خون مسلمانی پایمال نشود.((۳۶))

عین همین عبارات را شیخ صدوق(ره) در کتاب هدایه نیز آورده است.((۳۷))

همچنین صدوق(ره) در جای دیگر از کتاب مقنع می گوید:

هر گاه شخصی در باره قتل، علیه دیگری ادعا کند و بینه ای نداشته باشد، پنجاه مرتبه قسم یاد می کنند، در صورت ادای قسم، حق به نفع او ثابت می شود و مدعی علیه قصاص می

شود و اگر قسم یاد نکند، به مدعی علیه گفته می شود قسم یاد کند؛ پس اگر پنجاه مرتبه
قسم یاد کند که مقتول را نکشته و قاتل او را نمی شناسد، باید دیه بپردازد. البته در صورتی
که مقتول بین آنان پیدا شده باشد. (۳۸))

ظاهر کلام شیخ صدوق (ره) در هر دو کتاب این است که کلام او برگرفته از روایات باب
قسامه است، بلکه برخی از آن عین عبارات روایت است؛ چنان که محشیان بر کلام
صدوق (ره) در هر دو کتاب به آن اشاره کرده اند.

بنابراین، با توجه به اینکه روایات باب قسامه در لزوم قسم پنجاه مرد در قتل عمد و بیست و
پنج مرد در قتل خطا صریح است، به ظاهر کلام صدوق در اکتفا به پنجاه قسم از جانب
مدعی نمی توان استناد کرد؛ چنان که قبلاً معلوم شد و شاید مراد صدوق (ره) پنجاه قسم از
سوی پنجاه مرد باشد.

به زودی وجه جمع کلام صدوق بنابر این فرض که روایت باشد، با سایر روایات باب
قسامه خواهد آمد. البته از مقدمه کتاب مقنع، روایت بودن این کتاب استفاده می شود. در
مقدمه این کتاب آمده است:

من این کتاب را تصنیف کردم و مقنع نامیدم برای بی نیاز شدن خواننده این کتاب به
مطالب آن، و سند احادیث را در این کتاب حذف کردم تا جا به جایی و حفظ آن آسان

باشد و خواننده از خواندن آن خسته نشود. از سوی دیگر، اسناد این کتاب از علما و فقهای ثقه در دیگر کتب موجود است.

از این عبارت صدوق(ره) معلوم می شود که آنچه در مقنع آمده، روایت است که سند آن حذف شده است.

شیخ مفید(ره) در مقنعه می گوید:

بینه بر قتل اقامه نمی شود، مگر به دو شاهد مسلمان و عادل و یا به قسامه که پنجاه نفر از اولیای مقتول باشند که هر یک از آنان قسم یاد کنند بر اینکه متهم، مقتول آنان را کشته است.

و قسامه صحیح نیست، مگر در صورت وجود تهمت در جانب مدعی علیه، پس در باره قسامه، هر گاه قسامه از طرف مدعی با کیفیتی که ذکر شد اقامه نشود، اولیای مقتول پنجاه قسم یاد کنند و پس از آن، تنهامستحق دیه خواهند بود.((۳۹))

ظاهر کلام شیخ مفید(ره) تقسیم قسم بین اولیای مقتول و تکرار آن تا پنجاه قسم است در موردی که پنجاه نفر یافت نشود تا قسم یاد کنند و در این صورت، بنا به نظر ایشان، قصاص نخواهد بود و تنها دیه ثابت می شود.

اشکالی که به کلام شیخ مفید(ره) وارد می شود، این است که اگر تکرار قسم جایز است و چیزی را ثابت می کند، چرا قصاص به آن ثابت نمی شود؛ چنان که برخی از فقها در

این فرض، قصاص را ثابت دانسته اند؟ و اگر چیزی را ثابت نمی کند، دیه به کدام دلیل

ثابت می شود؟

وی پس از طرح مسئله قتل در شلونی و ازدحام، فروعی آورده و در ادامه

می گوید:

هرگاه جسد کشته ای در جاهای متفرق به صورت تکه تکه شده یافت شود و قاتل او

شناخته نشود، دیه او بر اهل مکانی است که قلب و سینه او در آنجا پیدا شده، مگر اینکه

اولیای مقتول، اهل مکان دیگری را متهم کنند که در این صورت، شبهه در آنها خواهد بود

و باید اولیای مقتول قسم یاد کنند و حکم در قسامه، همان گونه خواهد بود که ذکر شد.

شیخ طوسی (ره) در نهاییه می گوید:

قتل به دو چیز ثابت می شود: به قیام بینة علیه قاتل که او مقتول را کشته و دوم به اقرار خود

شخص علیه خودش مبنی بر قاتل بودن. در دو مورد یاد شده، فرقی بین قتل عمد، خطا و

شبه عمد نیست.

پاورقی

- ۱- قاموس المحيط، ج ۴، ص ۲۳۳، داراحیاء التراث العربی.
- ۲- الصحاح، ج ۵، ص ۲۱۰، چاپ دارالعلم للملایین، بیروت.
- ۳- جواهر الکلام، ج ۴۲، ص ۲۲۶.
- ۴- همان.
- ۵- وسائل الشیعه، ج ۱۹، باب دهم از ابواب دعوی القتل و ما یثبت به، ص ۱۱۸، حدیث ۵.
- ۶- همان، حدیث ۳. همان، باب نهم، حدیث ۳.
- ۸- همان، حدیث ۲.
- ۹- همان، حدیث ۸.
- ۱۰- متأسفانه امروزه در محاکم قضایی به همین گونه عمل می شود، حتی با پنجاه قسم از یک یا دو نفر در باره هر مقتول و هر متهمی.
- ۱۱- وسائل الشیعه، ج ۱۹، باب نهم از ابواب دعوی القتل و ما یثبت به، حدیث ۳.
- ۱۲- همان، حدیث ۴.

۱۳- همان، حدیث ۵.

۱۴- همان، حدیث ۶.

۱۵- همان، باب دهم، حدیث ۳.

۱۶- مبسوط، ج ۷، ص ۲۱۰-۲۱۱.

۱۷- شرایع الاسلام، ج ۴، ص ۲۲۲.

۱۸- مختصر النافع، ص ۲۹۰.

۱۹- قواعد الاحکام، ج ۲، ص ۲۹۵.

۲۰- اللمعة الدمشقیة، ص ۲۵۲.

۲۱- تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۵۲۷.

۲۲- جامع المدارک، ج ۷، ص ۲۵۴۲۵۵.

۲۳- دعائم الاسلام، ج ۲، ص ۴۲۹ (طبق نسخ مستدرک الوسائل، ج ۱۸، ص ۲۷۰ و سنن

بیهقی، ج ۸، ص ۱۱۹، به جای عبدالله بن سهیل، عبدالله بن سهل و به جای محیصه بن

سعود، محیصه بن مسعود آمده است.)

۲۴- جواهر الکلام، ج ۴۲، ص ۲۳۰.

۲۵- جواهر الکلام، ج ۴۲، ص ۲۳۰، به نقل از سنن بیهقی.

۲۶- وسائل الشیعه، ج ۱۹، باب نهم از ابواب دعوی القتل و ما یثبت به، حدیث ۶.

۲۷- همان، حدیث ۷.

۲۸- وسائل الشیعه، ج ۱۹، ص ۱۲۰، باب ۱۱ از ابواب دعوی القتل و ما یثبت به، حدیث ۲.

۲۹- همان، حدیث ۲.

۳۰- همان، باب نهم، حدیث ۳.

۳۱- همان، باب دهم، حدیث ۳.

۳۲- همان، حدیث ۵.

۳۳- همان، باب یازدهم از ابواب دعوی القتل و ما یثبت به، حدیث ۱.

۳۴- همان، حدیث ۲.

۳۵- همان، باب نهم، حدیث ۶.

۳۶- مقنع، ص ۳۹۶، باب القضاء و الاحکام.

۳۷- هدایه، ص ۲۸۵، باب القضاء و الاحکام.

۳۸- مقنع، ص ۵۲۰، باب الدیات.

۳۹- مقنعه، ص ۷۳۶.

نویسنده : محمد یزدی